

تلخ یا شیرین ، این اصلن مهم نیست!  
فقط بخند!

رباب محب

« تلخ یا شیرین ، این اصلن مهم نیست! فقط بخند! »

رباب محب (Robab Moheb)

چاپ الکترونیکی : رباب محب

استهکلم / تابستان دو هزار و شش

## فهرست :

- 1- مرد دیجیتالی ، ص 2
- 2- بی مخ و صنعتِ تاریخ ...، ص 051
- 3- صدای عنایتِ کله خرها ، ص 55
- 4- پیش در آمدِ شوخی با خودم و خودم و ..، ص 859
- 5- یک تا بیست: شوخی با خودم و اکبر آقای...، ص 60
- 6- شوخی با خودم و ... قسمتِ اول ، ص 64
- 7- شوخی با خودم و ... قسمتِ دوم ، ص 68
- 8- تعارف بی تعارف ، شوخی با ... ، ص 72
- 9- بالهای گسترده سایبرنتیک و دستمال ترمه، ص 75
- 10- جهان کون لقی است ماتراتزی، ص 78

# مردِ دیجیتالی

من

"کتابِ آشپزی " نیستم

آقای " ابرِ شلوارِ پوش!"

کدِ کدبانوییِ من

نیز به دستِ تو نیست.

حالا

می خواهی "شلوارِ ابریِ بیپوش و نرم باش"

یا می خواهی مثلِ همهٔ مردهای دیجیتالی

با یک دکمه

بزن به خال!

تو آزادی...

اما

من!

من با تنِ "کتانیِ نازک"

لبه‌ایم را

که

"ورق می‌زنم"

تم

مثل

شعر

تازه می‌شود ،

نه مثل

"ضرب المثل‌های فرسوده‌تو".

آقای ابر - شلوارپوش!

تن من "هار" نیست

- حتا اگر بخواهی -

هار نمی‌شود.

تن من رهاست.

تن من باید رها باشد!

تنِ من توشه دانِ سقوطِ نیست.

تنِ من

خاستگاهِ

هر آنچه خواستی ست .

هر

آنچه

خود

بخوام.

...

...

...

آشتابی؟

باش!

من که گلخن نیستم!

ای صاحبانِ همه نام

دو زاریت کج است و

دورانِ سریه داری هم

به سر آمده است و

هیچکس مالکِ

هیچکس

نیست.

ترا به خدا

با آن لنگهای آویخته

عنق

نشو!

من... من به لت لت کردنِ

چیزی

- اینجا -

نیامده ام.

و از هیچ لند لندی هم

خم به ابرو نمی آورم.

این

فقط

کمی

طنز است.

از چاشنیِ طنز که بدت نمی آید؟

می آید؟

یا...

نکند طنزِ مؤنث

حرامست؟

گناهست؟

تابوست؟

هر چه می خواهد باشد-

- باشد

برای من که توفیری نمی کند.

من

- فقط -

کمی

بیمارم.

بیماری کلاستروفوبی

رهایم نمی‌کند.

باید

قبل از اینکه زندانبانی‌ترا فسخ کنم ،

از

زندانبان

خود

رها شوم !

نه

اینکه

به کام وحشت

بلعیده شده باشم ،

نه.

بگذار

با گشاده رویی بگویمت:

فورانِ کوچکِ تنم

تابِ

کهنه تکه ی -

دوربختی شدن را

ندارد.

با آن سقرمه هایت نترسانم !

که من

نه مردهایِ

"کهنه مریضخانه "

را

دوست دارم

و

نه دیجیتالی های.

دکمه ای را.

من

دنبال نیمه ی روح هستم -

آقای ابر شلوار پوش.

محترم!

...

...

...

من

کوکبم

کوکب

پرپر شدنی ست.

کوکب

دکمه نیست

جناب دیجیتالی!

کوکب

در نفسِ گرمِ تو

می تواند

بدمد.

کوکب

باید

بدمد.

وگر نه کوکب "تبِ نوبه"

می گیرد و

می میرد.

جنابِ دیجیتالی

مگر "به پشت پیر شده ای؟"  
یا زن - اگر خودش باشد -

شبحی می شود

در خاکِ

کابوسگاهِ تو؟

زن

کوکب ست.

زن پرپرمی شود.

زن آهوست .

آهوگریز پاست .

زن که کوه نیست.

تازه اگر هم که باشد ،

"کوه که دل ندارد ."

می گویی دارد؟

می گویی به درک هم که دارد؟

آقای دیجیتالی

"قلبِ سردِ آهنینِ ترا"

اصلن دوست ندارم.

من

از لندهورهای پرمدعا

بدم می آید.

بساطت را جمع کن و

برو -

و یادت باشد :

اینجا

جای تفرج نیست ،

من هم

باغِ میوه نیستم.

...

"ضربه ی دوازدهمِ ساعت که می افتد"

یادِ بده و بستانهایِ هر شبِت  
می افتی.

هنوز خیسی

مردِ بزرگ!

هنوز خیسیِ شبِ پیش

بر ملا فہ ات

موج می زند.

من که " محکومِ سربریده یِ تو "   
 نیستم ،

که با ضربه یِ دوازدهمِ هر شب

دوباره

در خونِ خود

پلشت شوم.

دیجیتالی پلشت !  
"ملعون " صدایم نکن !

من  
ملعون نیستم.  
باور کن هیچ زنی ملعون نیست.

زنها را  
ملعون می کنند  
آقای دیجیتالی  
مردان دیجیتالی  
زنان را ملعون می کنند.

...

اما .. تو !  
آقای ابر شلوارپوش ،

تو  
گاهی

با دهانِ شعر می آیی :

اما ...

مگر می شود

فقط

" با دو شعر

زن را سرود" ؟

نه

ابرِ شلوارپوش جان

تو داری

در دو خلاء

فریاد می کشی :

خلاءِ خودت و

خلاءِ زن.

...

زن

زن

زن

انگار می گویی : پس مانده ی زندگی ؟

زن بزرگ ست

زن مثل شب -

بزرگ است.

در تو که می لغزد

لاغر می شوی

کوچک می شوی

و هیچ بوسه ی مهری هم

نبضِ مرده ی لا مذهبیت را

تکان نمی دهد.

گویی فلج می شوی.

...

چشمه‌ایت را بسته ای ؟  
ابرِ شلواری پوش.

به همین سادگی چشمه‌ایت را  
بر رخوتِ خود  
بسته ای ؟

سردت است ؟  
پناه می جویی ؟  
هرمِ آفتاب آزارت می دهد ؟  
سایه بانی می خواهی ؟  
تنهایی ؟  
دنبالِ همدمی هستی ؟  
چه مرگت است ؟  
آقا ؟

...

...

می دانم

اقرار به ضعف

شهامت می خواهد آ...قا ...

شهامت

شهامت

شهامت را که

از تو

دزدیده است ؟ که

تو در سایه و غبارِ خودت افتادی

و بازبانِ بد لهجه ای ضجه می کشی :

که .. آی

عشق

آی .. عشق ...

و عشق

در نگاهِ تو پایین تنه است.

جائی کہ قلبت –

اطراق کرده.

...

...

قربانِ زبانِ سرخِ صادق که

وقتی در پستویِ روح آدمها

می گشت

توپهای مرواری را

از لای دلها یـ

بی خایه کشید بیرون.

چه

نیرنگستانی

صادقِ عزیز!

که اگر بوی عطری پایین تنه ای

روحِ تو را هم غنا داده بود ،  
با دستِ خود به زهدانِ مرگ  
سلام نمی دادی !

تو دل داشتی.

تو از دستِ پایین تنه های ایدئولوژی زده  
و ایدئولوژی های پایین تنه ای  
دلت گرفته بود.

صبر نکردی -

صادقِ ساده دل !

صبر نکردی

تا پایین تنه های سیاسی و

سیاستهایِ پایین تنه ای را

تجربه کنی.

و چه خوب که صبر نکردی ،  
و گرنه دلت از سیاستهایِ نا صمیمی  
و ایسم هایِ نا صمیمی تر  
می گرفت.

...

ایسم.

ایسم

پایین تنه است.

می پرسی : چه کسی پایین تنه است ؟

آه ... نپرس

نپرس صادق که

دلم از هر چه ایسم است

می گیرد

چه رسد به صاحبانِ ایسم.

دلِ کوچکم  
در قامتِ  
هیچ ایسمی  
نمی گنجد.

دلِ من نا مانوس است ،  
با تفاله های ایسمی  
صادق ،  
آه... صادق !

...  
مردیسم ،  
مردیسم تفاله است.  
من از تفاله های مردیسمی دیگر  
جانم ،  
به لبم آمده است.

می شنوم که می گویی : لبیسم !

به این یکی لبیک می گویم  
اگر که با جان و دل  
بخواهی.

نگاه کن

به این ابرِ شلواریپوش

- که تظاهر می کند

از جنسِ نرم تنان است -

نگاه کن :

مصونیت از جنونِ عشق را

گاهی در دکمه های دیجیتالی

نامرد

می یابد.

...

...

به ناخن ها یم که نگاه می کنی -

صادق !

وسوسه برم می دارد که بگویم :

اگر نعلش سنگینت را

از کوچه ی من

عبور دادی ،

با همین باخن های بلندم

...

و نمی گویم ،

نه نمی گویم

چرا که من اصلن ناخنی ندارم.

من که برای لت لت کردن چیزی

- اینجا -

نیامده ام.

...

گفتم :

به دیجیتالی. نا مرد گوش نکن.

و کرد.

او به دام " جک لندن " افتاد و در خیال.

پول و عشق؟ (یعنی زن؟) و ماجراجویی

حتا خودش را باخت.

نه پای میز قمار!

در خانه ی زن -

خودش را باخت ،

در خانه ی من.

راستی

جک لندن زنباره بود؟

یا

کژ و کوژی های روحش را

با زنبارگی می خواست

جبران کند؟

و آن زنهایِ مردباره  
کژ روی می کردند یا  
ذوقِ کجِ مردها را  
راست و ریست؟

چه فرقی می کند؟  
کژ، کژ است  
کج، هم کج،  
اصلن کجی یعنی چه؟  
...

آدم که درخت نیست، خودش به خودش  
رکاب بدهد -  
آن هم تک و تنها،  
بی نیازِ هیچ کله پو کی .  
...

فکر کن

اگر درختها مثل آدمها بودند ،

چه کراواتها که زیر غبغب نمی بستند ،

چه دستمالها که در بشقاب نمی چیدند ،

چه قماش ها که نمی شدند :

درختهای دستمال چین ،

درختهای دستمالی شده ،

درختهای کراواتی ،

درختهای دیجیتالی ،

درختهای شلوار ابری ،

درختهای ابری شلوارپوش ،

درختهای چاقو کش ،

درختهای مادر به فلان ،

درختهای زن قحبه ،

درختهای کلاش ،

درختهای قمار باز ،

درختهای زنباره ،

درختهایِ مادر به خطا ،  
درختهایِ جِلاَد ،  
درختهایِ دیکتاتور ،  
درختهایِ توسری خور ،  
درختهایِ پَر مدعا ،  
درختهایِ بی عرضه ،  
درختهایِ فاحشه ،  
درختهایِ دلال ،  
درختهایِ سفسطه باز ،  
درختهایِ مغلطه انداز ،  
درختهایِ شاعر ،  
درختهایِ عالم ،  
درختهایِ صوفی ،  
درختهایِ ...  
درختهایِ ...  
درختهایِ ...

آه ...

احساسِ سبکباری می‌کنم ،

که

درختها

آدم نیستند.

...

...

...

می‌گفتم : جکِ دیجیتالی در خانه‌ی من  
خودش را باخت ،

بوی شیرازه‌ی سوخته‌اش هنوز

در همه‌جای خانه‌ام

پراکنده است.

خانه‌ی سوخته‌ی من ،

با دو ترنجِ سوخته و

قلبم -  
پشتش.

حال

من

فقط رنجم.

خود رنج.

...

رنج -

خاکستریِ مطلق!

بالا تر از خاکستریِ مطلق

رنگی نیست.

خاکستریِ رنج.

اما رنج گنج است ،

صادق!

رنج -

خانه ی سوخته ی من

خانه -

عشقِ نا ممکن .

عشقِ محال

ابرِ شلوار پوش

وقتی که می گفتمی : " جنونم یاقوت است . "

...

...

تو راست می گویی :

" وقتی

آرامی

انگار

خودت نیستی.

انگار

در درون

کسی دیگر

دست و پا

می زنی."

ابرِ شلوارِ پوشِ خودت باش!

گاهی

هم

از دیگری

خالی شو و

خودت باش!

آن وقت عشق ممکن می شود و

خانه ی من

آباد.

آبادانی

را دوست داری یا  
از ازدحامِ هر چه سبزی ست  
می ترسی؟  
می گریزی؟

...

می ترسی؟  
گل‌هایِ کوکب  
زندگی را  
بر صورتِ تو  
با لا آوردند؟

از قی می ترسی؟  
در قی - اگر پایِ زندگی در میان باشد -  
حالتِ اشراق هست.  
جایی هست برای اینکه پس مانده ی  
نفس را

پس اندازی.

...

...

طفلک مادر ها

ابرِ شلوارپوش !

طفلک مادرِ پسر های دیجیتالی .

طفلک مادرِ تو

طفلک مادرِ جک لندن دیجیتالیِ خودمان -

وقتی شنید : دهانِ سوخته ی پسرش ،

"روسپی خانه ی آتش گرفته ای ست -

که قی می کند

روسپیانِ

برهنه اش "

قی

که

نکرد

بیچاره مادر  
یکباره مُرد !

آه ...

آه ...

آه ...

بوی سوختگی  
می آید.

بوی  
قربانی های  
مطرود.

بوی رعد.  
بوی برق.  
بوی کامپیوترهای دیجیتالی .  
بوی زن

بویِ کوکب.

بویِ آتش.

بویِ خاکستر.

بویِ سوختگی

بویِ من

بویِ تن

می آید.

...

...

زن را گشتی؟

روسپی خانه ی بی زن که

روسپی خانه نمی شود!

آرام.

آرام دیجیتالهای دهان سوخته و

دماغ سوخته!

تا آوردنِ لیوانی آب و

رفعِ عطش ،

مردانِ ابریِ شلوارپوش

می آیند.

"شاعری بلد نیستند ،

در

نمازخانه ی قلبشان

شعر

می خوانند

دیگران."

زندگی

طنزِ مضحکی

نیست -

بدونِ زن !

...

...

دیجیتال‌های دلال !

روسی خانه‌ها

مملو از مردانِ ابریِ شلوارپوش است.

...

این

شاید

که

پسرفت نباشد.

ابرها

زبانِ صاعقه‌ها را بهتر می‌فهمند.

...

...

اما چرا صاعقه‌ها در ابرها که

رخنه می‌کنند

اینگونه عبوس می‌شوند ؟

و این همه صدا؟

این همه انفجار؟

آیا همزیستیِ ناکامی ست

در این میانه؟

یا انسان

در هبوطِ دوباره اش

زن را

خطاب می کند؟

انسان

انسان

آه ... انسان

انسان مرد است.  
مرد ادبیات است.  
مرد سیاست است.  
مرد علم است.  
مرد ریاضی است.  
مرد قانون است.  
قانون شفاست!  
مرد ان همه شاعراند و  
شعر زن را  
در لحظه های فراق

می سرایند.

...

...

آه ... از این همه

دل می گیرد.

از این که همیشه - برای خالی نبودن عریضه -  
جائی در حاشیه ای جایم می دهند ،

دلم می گیرد.

و در دلتنگیم که

تفباران می شوم -

مشقتِ آدم شدن را

بیشتر حس می کنم ،

فاجعه ی زن بودن

را .

و بودن و نبودن را .

دلم از هر چه علم است

می گیرد.

از هر چه آپولوست ،

از هر چه سفینه ،

از هر چه فلسفه ،

از هر چه اقتصاد ،  
از هر چه ...  
از هر چه...  
از هر چه ...  
از هر چه ...  
از هر چه شعرِ مردان است -  
از هر چه  
که

فقط مردانه باشد  
دلَم بهم می خورد -  
... نمی گیرد.

دلَم از خودم هم  
می گیرد

بوی سوختگیِ ترنجهایم  
بیقرارم می کند.

من ! سیستانِ سوخته !  
منِ برایِ خالی نبودنِ عریضه.  
منِ حاشیه ای.  
منِ حاشیه نشین.  
منِ عریضه.  
منِ - به گفته ی شما مردان -  
همه اش غریزه !

...

آری من غریزه ام.  
من احساسم.  
من عشقم.  
عشق منم.  
و عقل تویی.  
من عقل را  
به تو ارزانی داشتم.  
من عقل را  
به تو بخشیدم -

ای صاحبانِ عقل !!!

...

...

...

اگر

کمی

خوشبین باشم

- که باید باشم ، وگرنه شبیه

پاره های سوخته ام

تا انتها

می سوزم ،

که نباید بسوزم ،

برای اینکه در وسوسه ی زنده بودن ،

زنده باشم -

خوشبینم.

مثل تو -

فاکنر گرامی

من هم " فنای انسان

را

نمی پذیرم."

و در نگاه خوشبینم -

در آن دوردست

در حاشیه ی افق

جایی که

آسمان و

دریا به هم می پیوندد -

مردان دلمشغولی

رختها را کنده

و در آینه ی نگاه خود

ایستاده اند.

...

گاه

چه

شگردی

در نگاه

توست

آینه!

...

من مردهای دلمشغول را

در صورت تو

دوست دارم.

مردهایی که

فلسفه را مردانه نمی دانند.

سیاست را مردانه نمی خوانند .

با ادبیات فقط مردانه سر و سری ندارند.

از پول بدشان می آید.

عشق را با پول معامه نمی کنند.

آناشپیست نیستند ،

ولی قانون دلشان را بهم می زند.

از قانون

طلبِ شفا نمی کنند .

قانونِ فقط - مردانه

را دور ریخته اند.

شاعر نیستند

ولی نرمای هر شعر را

با آبهای زلال می نوشند -

مردانِ برهنه.

مردانِ شفاف.

مردانِ شفاف.

شیفته ی آینه های

صیقل خورده اند.

...

و زن صیقل خورده است.

زن آینه است .

زن آینه ی صیقل خورده است -

در شعرِ مردهایی که خاکسترِ

رختهایشان رابه دستِ باد

سپرده اند.

...

...

هبوطِ

دوباره ی انسان

در باغِ آینه .

باد که می وزد

افقِ چقدر زیباست !

آقای برهنه !

آقای لخت !

1998

---

### در حاشیه :

\* "ابر شلوار پوش" عنوان کتاب شعری است اثر ولادیمیر مایا کوفسکی ، ترجمه ی م. کاشیگر.

ولادیمیر مایا کوفسکی از پیشگامان فوتوریسم روس است. برخی جملات شعر مرد دیجیتالی - بر گرفته از کتاب ذکر شده می باشد. این جملات درون گیومه آمده است.

\*\* " من فنای انسان را نمی پذیرم " از فاکنر.

\*\*\* " توپ مرواری و نیرگستان " نام دو اثر نوشته ی صادق هدایت.

\*\*\*\* جمله ی - اینجا جای تفرج نیست ، من هم باغ میوه نیستم ، بر گرفته از شعر حافظ است :

باغ تفرج است و بس

میوه نمی دهد به کس

### واژه نامه :

\* کلاستروبی - هراس از محیط بسته.

\*\* سریه - زنی که در خانه نگهداری می شود و صاحبش با او همبستر می شود. « فرهنگ عمید»

\*\*\* آتشتاب - گلخنی . گلخن تاب ، تونتاب . کارگری که در گلخن حمام آتش می افروزد.

« فرهنگ عمید»

\*\*\*\* گلخن - آتسخانه ، تون ، آتسخانه ی حمام . گولخان . گلخان ، گولخن و گولخ و توشکان هم گفته شده است. « فرهنگ عمید»

---

## بی مخ و صنعتِ تاریخ یا "با کمی ادویه ی طنز"

از صبحِ تاریخ

تا شامِ مرگ

سنگلج پارک می شود و خاطراتِ مردانِ بی مخ

خاری در چشم خاک و خاکبازان

و تاریخ - روایتِ ترفندهای تاریخی

تاریخ -

تاریخشان: یعنی شکم سیر:

صبح: کله پاچه

ظهر: آبگوشت

عصر: سیرابی

شب: دل و قلوه

- یا اگر این نشد، پرسی چلو کباب و پنچ سیر عرق -

سیر می خورند و سیر می گویند از ترفندهای تاریخشان:

دهن های کله پاچه ای

دهن های آبگوشتی

دهن های دل و قلوه ای

دهن های عرق دبش و

دهن های سیرابی -

سیر نمی کنند -

سیراب نمی کند - مردانِ تشنه را خون

...

"مردان کوچک درویش" - تشنه می آیند

با ریش. بی ریش  
با ستاره. بی ستاره  
با اسکورت. بی اسکورت -  
در باد که می آیند ، خاک می کنند  
لای خاکِ پایشان  
بادِ غبغبشان  
دهانشان

...

دربادِ غبغبشان -  
حکایت "گردگیری خانه" های ماست ، که می آیند  
از صبحِ تاریخ تا شامِ مرگ:  
اول - یا مولا  
دوم - این نیز بگذرد  
سوم - شیرِ ژیانم . یکسر . دوسر . هزار سر . بی سر ..  
بی سر .. بی سر -  
سری که حکایتِ گردگیری خانه اش در باد خوانده شد.

...

سری که حکایتِ گردگیری خانه اش در باد خوانده شد -  
زیر ذره بین کدام نگاه افتاده بود ، حالا -  
که محرم عید شد؟

...

عید شد  
عید شد  
عید شد

...

...

...

عیدِ محرم  
میدان هایِ حاضر  
تن هایِ عریان :  
تکیه دارانِ پایِ تخت !  
نخلی به قامتِ گردنِ وطن به پا کنید!  
کسی می گوید - و  
کسی خالی می کوبد-  
روی پیشانیِ سیاهپوشیِ بی مخ و به بختِ تاج و تخت -  
تاجبخش می شود شعبانی:  
"یا لمین نشو یا اگر می شوی لمینی صاحب اعتبار" شو!  
- می گوید کسی

...

...

کسی می گوید -  
تا افتادن آب ها از آسیاب - هنوز  
چاله میدان و سنگلج موج می زند از مردانِ سیاه پوشی که لخ  
لخ کفش هایِ بی پاشنه شان -  
تنها صدایِ آشناست -  
از صبح تاریخ تا شامِ مرگِ ما حالا باد است که می وزد..  
باد است ..باد است ..

باد..باد ...

بادا باد به پرچمت

حالا سجده گاهت کو

قبله گاهت کجا؟ ...

شاه رفت. عمامه شان نرفت -

گشاد شد..

گشاد شد فقر قانون و درز جیب هاشان و

گوی و میدان و دهان های مولا علی

...

...

...

...

دهان های مولا علی با خواهر و مادری که خواستند همخوابه شدند.

لوطی می زد. لوطی می خواند. لوطی می برد. لوطی می خورد:

پرسی چلو کباب و پنج سیر عرق که تمام جهان نیست؟ هست؟

هست مولا علی.. بگو . ببند. ببر. بساز-

بزن. بزن. بزن... "که داری خوب می زنی. بزن. بزن"

مولا علی ، نه - ترجیح بند تازه ای بساز. بزن. بزن و بعد...

و بعد...

بنشین و کتابت را بنویس

بنویس مولا علی! تو کودتا نکردی. تو درمان لای همه چیز  
ها شدی  
چیز لای دستی که بنگِ ترا آورد و مُنگ شد.  
نترسید. نلرزید-  
تا ته ریسمان هزار توی تو آویخت در باد  
و بعد..  
همانجا نشست و کتاب ترا نوشت:

که شعبان - یعقوب لیث شد  
و جنده خانه اش  
خاک های تاریخی!

*اوت دوهزار و پنج*

## صداي عنایتِ کله خرها

یک

### صداي عنایتِ کله خرها

عنایتِ کله خر ها... رقابت های تنگاتنگ در سالهای  
جایزه. من های در حباب نشسته ، شکسته...

آی بیا جنازه ها را بشمریم ، لای چین های دور چشم یا  
پریده های چینی - گوشه های لب

خوشقواره باشیم ، ما که چاقو های بی دسته ایم و

کک تنبان ما مرگ است ، پس چرا طفره

می رویم از تنمه های حرف در مردمک های بق کرده -

آی بیا پلک بز نیم روی باقی عمر و گلاب بپاشیم بر خاک  
ساعتی که فلنگ را بسته می رود بی چند چارک متقال  
سفید - با سگرمه های در هم ، زیر سایه و سکوت ،  
ویرمان گرفته که چی؟ که نق بز نیم مثل شبکور های  
نیمه شب بر کاکل سیاه شمعدانی های از شب رسیده ، کنار  
عوعوی سگ - انگار زوزه کشیده باشد باد... آی ساعت  
ما هم می رسد ، بیا آفتاب باشیم بر سر دیواری که پشتش  
را لبخند بوزینه ها و حرف های قراضه - تا مخ خسته  
ما خم کرده است و ما چرخمان گرفته که چی؟ که با کوک  
هر "ولد زن" توی گلو های غمباد گرفته بگردیم ، از زیر  
چادر های گدري تا کمبود لای قبای آدم - محض اطلاع  
کله خر ها بیایم به زیر مقنعه های سیاه تا بوی عرق از کا

کلي بيايد که عرقچين منجوقدوزيش را کج گذاشته بود که  
يعني من همان ميني- ژوپ پوش قجرم ، حالا بيا نگاه کن  
- اگر طاقت نگاه داري ... آي آدم و چشم!

آمدیم. تا سالهاي لولوي جايزه ، کز کرده توي لباس هاي  
بالماسکه اي و صدا هنوز همان صداست: تأخير بيشتري جايز  
است!

در همين لباس بمان!

دو

فارسي شکر است : آب را مي خوريم . بوي آشنا را مي  
شنويم و با ضمير دو جنسي (تو بخوان خنثا) به دنيا مي  
گوئيم : تعفن من.

و ما همه چيز را دو پهلو مي خواهيم : از چاي قند دو پهلو  
گرفته تا واژه ها مان .

: حس را مي کنيم . و حس کردني ست.

: فراموشي را مي کنيم . و فراموشي کردني ست.

- اما -

گوش را که دادني ست ، نمي دهيم.

نه ... نمي دهيم.

و تمام شد.

همين.

## پیش درآمدِ شوخی با خودم و خودم و ...

به اداره ی کار - بخشِ شاعری - خوش آمدید!

شرایط شاعر شدن : پاسخ به پرسش های چهارگانه ی ما.

(لطفن به ضمیمه مراجعه شود!)

توانایی های لازم :

الف - لاینکبازی. رفیق بازی. خانم بازی . استاد بازی . نقد بازی

یا لر خان

( تعبیر غلط نشود! لر خان مخفف پنج بازی فوق است : لام از لاینکبازی. ر از رفیق بازی. خ از ( ... خانم بازی و الی آخر

ب - **دوبل گاف یعنی :** (گره - نا - گشا) به اضافه ی (گرگر ، گره)

ج - **حس همدردی با :** شاعر و راج ، وقتی که از وحشت خفقان اسهال می گیرد و دواي مسهل در دسترسش نیست

د - **حس همکاری با همه ی منتقدانِ نقال بقال !**

**مدارک لازم :** حداقل صد دفتر شعر به چاپ رسیده - دیجیتالی یا غیر- دیجیتالی ، برابر است - همراه با خواننده ای که تخم گفتن " این یارو سند رسوایی شو چاپ کرده! دمش گرم ! " را داشته باشد

**تاریخ امتحان :** روز به روز شدن همزمان همه ی لاینکهای شاعران لاینکباز یا لاینکبازان شاعر

## ضمیمه:

### پرشس های چهار گانه ی ما:

#### پرشس اول :

الف - انواع نیما به روایتِ نیما زده گان را نام ببرید !

ب - انواع نیما به روایتِ نیما نخوانده گان را نام ببرید !

ج - انواع نیما به روایتِ نیما دیده گان را نام ببرید !

د - انواع نیما به روایتِ خودش - را نام ببرید !

#### پرشس دوم : کدام جمله زیر صحیح است ؟

الف - فروغ بر دو نوع است : فروغِ نقطه چین شده و فروغِ حذف شده.

ب - فروغ یک نوع است : از نوع همسر من که از برکتِ همفلسفی با من از فروغ هم فروغ تر شده است!

ج - آن که لب می دهد ، دل نمی دهد ، فروغ است ، دروغ نیست!

د - جاودانه اش می کنیم آن که را که هم این می دهد ، هم آن !

#### پرشس سوم :

الف - شعر شفید احمد را چه بی کشتی شیا کرد.(خدا خیرت نده بی ناموش)

ب - ب و جیم و دال ندارد، پاسخ به همین یکی ، خود نشانِ دانش شماست!

#### پرشس چهارم :

الف - نام هزار و یک شاعرِ **پست مدرن** را با ذکر نام بزرگشان ، بنویسید و بگوئید از میان نامهای این **پست مدرنان** کدامشان پر طمطراق تر به گوش می رسد!

ب و جيم و دال هديه ي قبولي شما! به روز باشيد مثل لينكتان! يا من!

27-02-2006

## یک تا بیست: شوخی با خود م و اکبر آقای اهل فن

یک . شعر هم رگ دارد ، هم در آن آ .

شعر رگ دارد ، در آن ندارد .

شعر رگ ندارد ، در آن آ دارد .

شعر نه رگ دارد ، نه در آن آ -

پس بزن برو که رفتیم!

دو . فاصله شعر تا شاعر را هیچکس نمی شناسد ، مگر خود شاعر .

سه . شاعر خداست (بلا نسبت خدا). برای هر روز ، روز و دیروز هائی خلق می کند که نداشته است . ( خوبیت نداره ، شاعر جان پا تو از توی کفشای پاره ی خدا در بیار . ثواب داره )

چهار . با لای سر مختاری ایستاده باشی و بگوئی " گربه ی عزیز من " ، نه داداش جان ، اینطوری نگو ! بالای دار

نمی رود سرت ، بخدا !

پنج . قانون شعر امروز را اکبر آقای بقال هم خوب می داند : نقدي آبکی (مثل ماست هایش) نقدي مي فروشد به نقادي ، نسيه به خاله و دختر خاله (گل ناز ... دختر خاله!)!

شش . شعر یعنی نیشتری به ماتحت اکبر آقای بقال که دست بر قضا (دست بر غذا) هم شاعر است ، هم نقال/ نقاد/ منقد/منتقد . برادر جان برو به شغل شریف بقالیت برس و نخود و لوییاتو بفروش ! تو رو به ژانر های ادبی چه؟



شانزدهم . خرِ شاعر از گرکي دُم داشت ، خبرِ مرگش – خودش  
با دستايِ خودش دُمِ خرشو چید.

هفدهم . شعرهاي کم حرف دوست داري يا شعر هاي وراج؟  
سراغ شاعر و منقد نرو! کامپیوترتو بناز!

هیجدهم . اگه شعر قاقا ليلي بود ، تا عمر داشتم بچه مي موندم.

نوزدهم . شعرو<sup>۱</sup> درخت از یک ریشه اند . اگر زمستان نیاید ،  
سایه اي دارند قدِ قامت ما!

بیستم . بهترین راهِ گول نخوردن ، شعر نخواندن نیست ، شعر  
نگفتن است – شاعري این گفت و<sup>۲</sup> مُرد. (خدا بیامرزش شاعر خوبی بود ، ها)

پنجم فوریه دوهزار و پنج

## یک تا بیست: شوخی با خود م و خودم و خودم و خودم

### قسمت اول

شعر حافظه دارد. شاعر به یاد می آورد.

شعر حافظه ندارد. شاعر به یاد می آورد.

شعر حافظه دارد. شاعر به یاد نمی آورد.

شعر حافظه ندارد. شاعر هم به یاد نمی آورد

پس بزن برو که رفتیم:

الف . ناشر : من به حافظه حافظه کاری ندارم. بگو شاعر جون :  
چند جلد ، چند صفحه ، چه قطعی ، چه جلدی میخوای؟ جلدی میدم  
بیرون به شرطی که مخارج چاپو رد کنی اول!

لام . منتقد : حافظه شو گائیدم ، واسه ی دل تو رفیق شاعرم. (   
ببخشید اگه بی ادبی کردم. این فقط یه نقل قوله.)

میم . خواننده : شعر حافظه دارد. شاعر به یاد نمی آورد.

... .. شاعر که می شود جیم : دس از سر کچلم بردارین! شعر م  
خودش سکه ی یه پولم کرده! بس نیس؟

...

اول . خواننده ی دوم : خود شون هم خودشون رو جلدی نمی گیرن.  
من چرا بگیرم؟

دوم . شعر همه ي ماسک ها را در هم مي درد ، (البته بعد از چاپ .  
صبر کن ببين!)

سوم . تبلور همندي . پروار مي شوند از واژه هاي رنگ  
رنگي .

چهارم . خدا وندگار رنگند . گرته بردار . واژه ها .

پنجم . قدر . خزعبلات را در شعر کم نگير ، صورت سپاه شاعرند!  
(سيرتش به خودش مربوطه و به ما والا ربطی ندارد.)

ششم . شاعران عکاسا نند . نتيجه ي کارشان بعد از چاپ معلوم مي  
شود . (با رتوش يا بي رتوش ؟ توفيري ندارد!)

هفتم . رد نگاه خواننده را گم کرده اند و لاي نقطه چين ها نفس مي  
کشند و توي گيومه ها اداي هم را در مي آورند .

( نفسي که از لاي نقطه چينا بالا بيا د ، مته نفسيه که از جاي ديگه در  
بيا د . )

هشتم . شاعران ديکتاتور و ديکتاتور هاي شاعر از يک خميره اند .  
فقط چشم ديدن خودشان را دارند و والسلام .

نهم . نقد ، نام مي شود . نام ، گاهي نان مي شود ، گاهي هم نمي شود .  
اما ... نقد نام نان نمي شود . چماق مي شود بر مي گردد بر سر ناقد .  
معما : حالا بگوئيد : نقد نام ، نان کيست؟

دهم . شاعران اخته ، زغال اخته خيلي دوست دارند . ( خواننده ي سوم  
: آهان ... پس بگو ... واسه همين اينقده هسته هسته افتاده لاي جمله  
هاشون ! عجب ... که اينطور ! منتقد دوم : نه جانم ! اينها هسته نيس !  
هسته ها رو قورت دادن رفت پي کارش ! ا...ينا .. بابا جونم نقطه س  
ا...ي..ن...ج...و...ر...ي ! حالي شدي پسر جون ؟ )

يازدهم . شاعران پسا مدرن پس مي روند با کله ! ( جلوتو بپا مشتني ! )

...

دوازدهم . سر . این پیچ کمی هم از عوارض/اوارز بگوئیم ، بد نیست :

الف . عوارض/اوارز نقل قولیسم : رنج . بی . حد . شاعر در علامت .  
نقل . قول .

لام . عوارض/اوارز پست مدرنیسم : زبان شاعر کج می شود و  
هی می گوید : جفنگیات از نگاه پدرم . آیه و سوره های نو از خودم .

میم . عوارض/اوارز منتقد یسم : تا ابدالآباد گنده گوزی های شاعرانه  
و رفیق بازی من !

جیم : باشد تا بعد ! جیم شو و پائین را نگاه کن حالا ( طفلکی ! نحسی  
جنس گرفتتت یا نحسی . عدد ) :

سیزده . پیام . شاعر به شاعره : کنکاش های موشی موشی

یه بوس بده ، فروغ میشی

چهاردهم . پند . شاعر به خودش : تا تنت گرم است شعری بنویس ، از  
آب و آتش و یخ و چماق نترس . نلرز ! ( هوووووووو هوووو شاعر  
بیچاره ! نمیدونه دوره چریک مریکی سر اومده .)

پانزدهم . تعریف . شعر : چل تکه دوزی . ماغ کشیدن های پی در پی یا  
قی در قی ( فرقی نمی کند ) . روز . خود را رونق بخشیدن یا دادن (   
نوعش ؟ ) . پرده پوشی های آگاهانه . ( عجب آ ... ) . تیغ . دو دم . فقط در  
قبضه ی بعضی ها . و به معر ! رجوع شود

شانزدهم . آیندگان : گردن غازشو ببین

دُم . دراز شو ببین

آچین و آچین

یه پاتو و رچین!

هفدم . فقط آیندگان می دانند!

هیجدهم . فقط و فقط آیندگان می دانند!

نوزدهم . فقط و فقط و فقط و فقط و

آیندگان می دانند! .....

بیستم . بر و بابا..... درتو تخته

کن! ما رو سر کار گذاشتی!

## شوخی با خود م و خودم و خودم و خودم

### قسمت دوم

اول . شعر تفاله دارد. زباله دا رد.  
شعر تفاله ندارد. زباله دا رد.  
شعر تفاله دارد. زباله ندا رد.  
شعر تفاله ندارد. زباله هم ندا رد.

پس زدی که نرم ؟ پس نمی زنم، میرم:

دوم . شاعر وراج : بیخشید ! زباله دانی کجاست؟

سوم . شاعر کم حرف : ظرفی بیار و تفاله هام ببر!

چهارم . منتقد راستگو : مخاطبش شاعر وراج : زبالدانی  
اینجاست رفیق ! خوش آمدی توی اتاق من!

پنجم . منتقد راستگو : مخاطبش شاعر کم حرف : بنازم عجب  
تفاله ای!

ششم . منتقد دروغگو : مخاطبش شاعر وراج : زبالدونی واسه  
چی میخوای ؟ تو که شعرت مئه الكل صد در صد خالصه!

هفتم . منتقد دروغگو : مخاطبش شاعر کم حرف : ما که تفاله  
ای ندیدیم. هر چه دیدیم عصاره و عسل.

هشتم . ناشر : با زبانه ، بی زبانه . با تفاله، بی تفاله ... واسه ی  
ما توفیری نداره . نقدی باشه چاپ می کنیم . ( عجب موش مرده  
ای این یارو..ها..... )

نهم . خواننده : تفاله و زبانه به روایت اسطوره لای برگ های  
"اظهر من الشمس " محلی از اعراب ندارد . به اداره ی  
شهرداری رجوع کنید!

دهم . کودکانِ مرگند ، شاعرانِ تسامح و تساهل . خدایانِ  
شهرداری و زبانه .

یازدهم . شاعر وراج : با کیلو کیلو حرف ، خواننده را جز و  
ولز بده ، شاعر شو! (بابا ای والا!)

دوازدهم . شاعر کم حرف : مثل شعرِ بکر ، باکره و نجیب  
باش . ( نمیری الهی دخترک! )

سیزدهم . تصویری از شاعر وراج : چانه هزار چارک . چونه  
هزار من . چک و چونه طبق طبق . (سگا به دورش وق و  
وق).

چهاردهم . تصویری از شاعر کم حرف : طرفی که توئی ،  
شاعری هست که منم . ( خوب شد که گفتی! ما نمی دونستیم  
بخدا).

پانزدهم . آنا تومی . شاعر وراج : دهان شکلِ در و دروازه  
یا غار ، رگ های گردن ، گاهی به اندازه ی کابل رادیو یا  
تلویزیون یا کامپیوتر یا تلفن -البته اگر موبایل نباشد - یا همه  
با هم . شکم شکل توپ یا بشکه ، در هر دو صورت پر از باد .

شانزدهم . آنا تومی . شاعر کم حرف : لب قیطانی . دهان  
نخودی . سر کبکی . گردن قورباغه ای .  
قور.....قور..... تا ابدالآباد .

هفدهم . صدای . شاعر وراج : موجتان را عوض نکنید،  
پارازیت از ماست!

( نگفتم ؟ از شماست که بر شماست! )

هیجدهم . صدای . شاعر کم حرف : یک کلمه ، سه نقطه ، چند  
سکته... دو باره از نو : چند نقطه ، سه سکته ، یک کلمه ....  
دو باره از نو : یک سکته ، سه نقطه ، یک کلمه .... دو باره  
از نو.... (سر کاریه؟)

نوزدهم . خواهش . شاعر از شاعره :

چین چین . موها تو برم  
غمزه ی . چشما تو برم  
قامت . رعنا تو برم  
لبتو برم..... لبتو برم  
اگه بدی ... بهت می گم :  
آی چه لبی ... آی چه لبی

بیستم . خواهش . شاعره از شاعر :

چین چینِ موهامو برو  
غمزه یِ چشمامو برو  
قامتِ رِ عنامو برو  
قدمو برو ..... لبمو برو  
وقتی میری ، یواشی برو  
یواشی برو ، یواشی نگو-  
بلند بگو : غروب شده  
آهوی من ، فروغ شده

ششم فوریه دوهزار و شش

## تعارف بي تعارف

### شوخي با خودم و خودم و خودم و ...

نقد ها

توي خواب مي افتند

توي خواب ها بيلاخ ها ي پشت سوراخ ها

آخ نمي گویند شاعران بحر ذلیل از بوي آشنا و

عنان از کف داده ،

کف مي کنند (تو بخوان : شاش کف کرده)

زیر پوست هم (تو بگو : سالها ي آب زیر پوست برده)

سنگ نمي زنند که خرد شوند ، سنگين مي شوند ،

سنگين : یک دوجین خنده هاي سنگي سنگين

...

...

کوتاه آمدن به نفع هم با هم ، توي سالن ها -

ماندگار شدن توي اعصاب هم ، توي خواب ها

زیر پوست هم ، تو گوئي لاک يalb و لوجه

از شاعران بحر طويل شنيدند : اوخ

از شاعران بحر ذلیل شنيدند : آخ

شاعرانِ مچاله ، توي شیشه يِ نگاهشان ، اشانتیونِ  
شعرشان

شیشه ...

...

سنگ که مي زند خرد نمي شوند ، هزار شیشه مي شود-

اشانتیونِ

شعر و نگاهشان

شعر هايِ

شیشه اي

...

...

بالا گرفتن مثل دود

به چپ ، به راست سقلمه ها و لقمه ها

به راست ، به چپ قنبره ها و گنده ها

باريش و تسمه و سيگار

بپیچ ، بچرخ

لچک به سر يا بي لچک

نزن به آب

نزن به آب

...

...

...

نزدند به آب –

به آب نزدند ،

ریشداران وُ تسمه سازان وُ تسمه داران وُ سیگارکشان وُ  
لچک به سران وُ بی لچکان –

چک چک° بیگدار به آب نزدند ،

با دو و جب آه و یک دوجین خنده در لاک خود فرو رفته ، بند  
ها را در نقد های آبکی به آب دادند وُ بالب و لوجه ی  
آویزان ، لخ لخ کنان آمدند وُ پیچ پیچ کنان گفتند : با نقد های  
بیلاخی در سوراخ خواب های من میا

تعارف بی تعارف

از شعر های ناب من فقط بگو!

فقط بگو!

آوریل دوهزار و شش

## بالهاي گسترده سايبرتنيک و دستمال ترمه

بالهاي گسترده سايبرتنيک ليبرال شده اند  
براي بردن استخوان هاي دستمال ترمه اي  
بيارم و بالا بگيرم از ديوار

□

مايلم - تنگي جاست

خنده - مانيفست گم روي لب ها

قدم - جاي پاي بيقواره مينياتور هاي ايراني

اشک با آواز قورباغه مي آيد پاي چشم تمساح

هدهدم حالا بيا و دروغ مگو!

□

سفيد صورت بيگانه غنچه هاي پيراهنم -

بي رنگ

خنده رسوای پسته ای بی مغز

مغز عکس دلکمی بی قاب

تابیدن نمی گیرد خورشید قاب های من

حالا درخت به غنچه بیاید

به نام کدام برگ برگردم

توی سیاهی شناسنامه ام –

با چند غلط املایی

□

نقاب به چهره ندارم

بیرون گود پشت عینک آفتابی

سراغ ترس خورشید را می گیرم

از برگهای خیس افتاده روی دامنم

□

چهره های فراموشی همین قطره است

که روی دامنم افتاده از تو-

باقی

باقی ... نیشِ زبانِ لحظه های با تو بودن بود

در آینه های بی هم روبروی هم

بیست و پنجم ماه جون دوهزار و شش

## جهان کون لقي است ماتراتزی

گوگل نیوز بگوز!

3532 لینک خبری بگوز ، به خاطر سرنوشت رقم خورده ی  
یک جام و سری که سنگ مادرش را نه ، سنگ سرش را به  
سینه می زند وقتی که

گفت : "پیراهن مرا می خواهی صبر کن تا آخر بازی " - صبر  
نکرد سرزد تا تیر بزند : صد دقیقه زمان درازی است برای مرد  
شدن. نمی شوم

تیر می کشم. سر می زنم که بیخته باشم این آرد، فرو ریخته باشم  
مثل

سیل توی چشم شما که انگار هاله ی نوری ست از بسته ترین  
مدار.

...

جهان کون لقي است ماتراتزی !

6000 جوان متبلا به آج ای وی در روز

2190000 جوان متبلا به آج ای وی در سال

96000000 دختر بی نام با انگشتان رنگ قلم ندیده در دست ،

پسراني مي زاینده تا بازی چگالي گاز ها را نه ، فرفره بازی۔  
موشک ها را –

به کاهش حجم نقدینگی و نرینگی رقم زنند.

...

برای کودکِ افغان و عرب کاسه ای آب ببریم  
نام –

خطِ نازکی است

رویِ لقیِ کون جهان

زیدان.

استکهلم یازدهم جولای دو هزار و شش

## به همین قلم:

شعر:

- بهار در چشم توست - استکهلم 1992
- وارینیا ، نشر باران - استکهلم 1994
- آنام کوچک خدا - استکهلم 1996
- زنجموره های مخدوش ، نشر قلم - گوتنبرگ 1998
- استکهلم 1998 - کلاستروفوبی تن - بهمراه ، سهراب مازندرانی و سهراب رحیمی نشر رویا و وال جی
- پس از این اگر از هراس خالی بمانم - شعر . نشر لاجورد - ایران بهار 1384 برابر با 2005 میلادی (اشعار در سال 1998 سروده شده اند).

داستان:

- با دست های کوچک به خانه بر می گردیم - قصه برای نوجوانان ، نشر نگاه - ایران 1979

علمی - تحقیقی:

- پری دریائی هانس - معرفی شیوه های آموزشی و تر بیتی کودکان اوتیزم ، نشر لاجورد ایران 1381

در دست چاپ :

- در - داستان یک زن اوتیزم - ترجمه
- از زهدانِ مادرم تا بابِ تمثیلات - شعر
- پاورقی - شعر

